



منسوخ و مطبوع؛ تفاوت دو رویکرد آموزشی با فاصله یک سده

هنگامی که راسل درصدد تصمیم برای پذیرش یا رد ویتگنشتاین جوان در کمبریج بود، از وی نپرسید که درباره آثار فلاسفه بزرگ گذشته چه می‌داند، بلکه از او خواست پیرامون یک مسأله فلسفی مطلبی بنویسد.

هنگامی که راسل درصدد تصمیم برای پذیرش یا رد ویتگنشتاین جوان در کمبریج بود، از وی نپرسید که درباره آثار فلاسفه بزرگ گذشته چه می‌داند، بلکه از او خواست پیرامون یک مسأله فلسفی مطلبی بنویسد.

به گزارش خبرنگار مهر، متن زیر یادداشت حجت الاسلام سیدحسین حسینی عضو هیئت علمی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی است که در ادامه می‌خوانید؛

رویداد اول (حدود ۱۰۷ سال پیش):

هنگامی که برتراند راسل در سال ۱۹۱۲ درصدد تصمیم برای پذیرش یا رد ویتگنشتاین جوان در کمبریج بود، از وی نپرسید که درباره آثار فلاسفه بزرگ گذشته چه می‌داند، بلکه از او خواست پیرامون یک مسأله فلسفی مورد علاقه اش مطلبی بنویسد (ر. ک: مانک، ری، چگونه ویتگنشتاین بخوانیم، تهران، نشر نی، ۱۳۹۷، ص ۱۴ و نیز: هادسن، ویلیام دونالد، لودویگ ویتگنشتاین: ربط فلسفه او به باور دینی، تهران، هرمس، ۱۳۹۳، ص ۱۲).

رویداد دوم (همین سال ها):

مدت ها پیش در جلسه مصاحبه علمی دانشجویان دکتری رشته ای در فلسفه در یکی از مراکز پژوهشی معتبر دعوت شده بودم؛ چند جلد کتاب حاوی متون فلسفی پیشینیان به روی میز گذاشته شده بود و پرسش استادان حاضر در جلسه از شرکت کنندگان خوشبخت این بود که به اختیار خود، صفحاتی از کتاب را باز کنند (شبییه تفاعل!) و سپس بخوانند و ترجمه و توضیح دهند. نهایت تفاوت پرسش استادان گرامی این بود که گاه، از این کتاب و گاه، از متن دیگری سوال می کردند و یا اینکه یکی، از نکات نحوی می پرسید و دیگری، از آراء مقابل متن مذکور. در میانه این صحنه های احياناً به رُج کشیدن معلومات استادان گرامی به دانشجویان و یا استادان به استادان و پاسخ های بعضاً امیدوارکننده و معمولاً ناکام دانشجویان که همراه با حالت های شرم و خجلت یا خشم و نفرت و یا شادی و شغف غرور غلبه بر متون غامض و طی قله های تعالی فلسفی بود! نوبت به نویسنده این سطور می رسید. پرسش های من سه گانه هایی متدیک بودند مانند اینکه: ۱- طرح پژوهشی شما برای چهار سال کار و تحقیق در دوره دکتری چیست؟ ۲- دغدغه و مسأله ای فلسفی که شما را درگیر کرده چه بوده؟ و ۳- آیا می توانید یک صفحه درباره آن بنویسید؟

برای همه افرادی که با محیط های دانشگاهی کنونی ما آشنا هستند، بسیار روشن است که عکس العمل دانشجویان و حتی استادان گرامی در جلسه به این دست پرسش ها چیست؛ معمولاً پاسخ دانشجویان عزیز، دغدغه مدرک و شغل و وام و مشکلات زندگی خانوادگی شان بود! و استادان محترم نیز در حالت های محترمانه، نگاه های معناداری به من حواله می دادند! (شاید به همین دلایل بود که دیگر به آن جلسات دعوت نشدم!!).

برداشت:

جدای از آن پرسش های سه گانه، فکر می کنید کدامیک از این دو شیوه می تواند آینده نظام آموزشی و پژوهشی جامعه علمی ما را تأمین کند؟ شیوه های خلاقانه، هدفمند و پژوهش محور یا روش های حافظه محور و غیروپوایی که نزد دیگران منسوخ شده اما همچنان برای ما مطبوع اند! تردیدی نیست که همین شیوه های خلاق بود که (به عنوان یکی از عوامل مهم) منتهی به پرورش فیلسوفی می شود که به قول استراسون، اول فیلسوف عصر لقب می گیرد (ر. ک: هادسن، ص ۱۵)؛ و از سوی دیگر نیز تردیدی نیست که نتیجه شیوه های حافظه محور در بهترین حالت، چاپ کتاب ها و مقالات تکراری و کم عمق است و در ناامیدکننده ترین حالت، افرادی را پرورش می دهد که با دزدی های آثار علمی دیگران برای خود افتخار کسب می کنند و می توان آنها را مفتخر به لقب «سارق فاضل محترم!» دانست.

جای تأسف است که نظام آموزشی دنیا حدود یک سده است که از چنین شیوه هایی گذر کرده ولی ما همچنان در حوزه ها و دانشگاه های خود با تکیه بر آثار منسوخ شده پیشینیان هرگونه خلاقیت و مسأله مندی دانشجویان را در

نطفه خفه می کنیم. شیوه های مصاحبه علمی در دوره های تحصیلات تکمیلی بایستی تغییر کند و به عنوان قدم نخست، استادان محترم حافظه محور از میدان انتخاب دانشجویان کنار زده شوند و سپس قوانین ناکارآمد سیطره وزارت علوم بر دانشگاه ها، به نفع آزادی عمل محیط های علمی و پژوهشی اصلاح شوند والا همچنان در این چرخه معیوب گرفتار خواهیم بود.

راه حل چیست؟: به ۱۰۰ سال پیش بازگردیم!!